

محمد صادق بخشی، شاعر آیینی
معجزه را با قلب و قلمش درک کرده است



زندگی ام را مادیون شاعری ام



قرار است با شغل کفاشی
بازنشسته شود. ناگهان

جرقه مشتری ای که دانشجوی رشته ادبیات بود، باعث شد مسیری جدید برایش باز شود و او را به شاعری آیینی تبدیل کند. شاعری که اگرچه در میان شبکه های اجتماعی و رسانه های پر زرق و برق، نامی از او برده نشده، افتخارش این است که اشعارش مزین به نام ائمه^(ع) است و اوایل دهه هشتاد در محفلی شاعرانه در محضر رهبر انقلاب، غزلش را خوانده و با ایشان گفت وگویی داشته است.

دستش نمی افتاد. هیچ وقت گمان نمی کرد روزی او را شاعر آیینی بنامند و با معجزه کلمات، کلام را به وجد بیاورد و مدح و ثنای اهل بیت^(ع) را با سحر قلم و قلبی که شیفته کرامات این خاندان کرم و رحمت است، بر دفتر شعر و شاعری جاری سازد. او که حالا ۶۲ سال دارد و چند سالی است کلیددار مسجد و حسینیه جواد الائمه^(ع) در محله رضائیه است، جمله انگیزشی «هیچ وقت برای رشد و یادگیری دیر نیست» را به خوبی درک می کند. در سی و چهار سالگی، وقتی فکرمی کرد

مرید دهقان اساعت به وقت شلوغی شب میلاد پیامبر رحمت^(ص) و امام صادق^(ع) است که خود مان را به مسجد و حسینیه جواد الائمه^(ع) در محله رضائیه و بولوار ولایت می رسانیم تا با محمد صادق بخشی به گفت وگو بنشینیم. مردی با موهایی که بیشتر رو به سپیدی می رود، جلو در مسجد ایستاده و لبخندی نازک و دل نشین بر چهره اش نشسته و منتظر ماست تا باب گفت وگو را با او و شعرها و خاطره سی سال شاعری اش به بهانه نزدیکی به روز شعر و ادب پارسی باز کنیم. بخشی، اگرچه از نوجوانی کتاب شعرای بزرگ و نامدار از

یافتن زبان و سبک شعری در مدتی کوتاه

آقا محمد صادق بخشی که از سی و شش سالگی این مسیر هنری را آغاز کرده و در محافل ادبی مختلف حضور داشته، دو کتاب شعر به نام های «روی بال نسیم» در سال ۱۳۹۶ با نشر «ناشر مؤلف» و «گاهی که تنها با خودم بودم» در سال ۱۴۰۴ با انتشارات «ارشاد خراسان رضوی» با هزینه اداره ارشاد خراسان رضوی به چاپ رسیده است. وقتی از او می پرسیم: «خب! این دو کتاب برای سی سال شاعری، کم نیست؟» می خندد و می گوید: تازه زیاد هم هست! چون شغل اصلی من، چیز دیگری بود و به خاطر علاقه، وارد دنیای شاعری شدم، هیچ وقت به دنبال رزومه نبودم و نیستم. در فاصله ۱۳۷۶ تا ۱۳۹۶ که رسماً شاعری را شروع کردم، اشعارم در مجموعه شعرها چاپ شد ولی آن موقع به خودم اجازه ندادم به صورت مستقل کتابی چاپ کنم. شاعر محله رضائیه یکی از شعرهای انتظارش را که برای امام زمان^(عج) سروده است، برایمان می خواند و می گوید: اگرچه یک شاعر هیچ وقت نمی تواند بگوید حرفه ای شده است و دیگران باید درباره او نظر بدهند، باید زبان شعری و قلم خود را بشناسد و بر همان اساس پیش برود. من به توصیه برخی استادان، در سرودن اشعار از زبان امروز بهره بردم که برای عموم قابل فهم تر و دل نشین تر بود. هیچ گاه از کلمات شکسته در اشعارم استفاده نکردم و همه آن ها سالم است؛ زیرا معتقدم شعر باید به ارتقای ادبیات کمک کند. زنده یاد غلامرضا شکوهی، محمد رضا سرسالاری و جلال کیانی از جمله استادانی بودند که من در سرایش، از آن ها یاد گرفتم و تأثیر بسزایی در کارم داشتند. بیش از نود درصد اشعارم، آیینی و مذهبی و درباره ائمه^(ع) با نگاهی عاطفی و احساسی است و در این میان، بیشترین اشعارم مربوط به امام حسین^(ع)، امام رضا^(ع) و امام زمان^(عج) است.

ناخوشایند بود. او را به سمت دنیای شاعری و علاقه دیرینه اش پیش برد: «همه چیز را از صفر شروع کردم و کم کم تا جایی پیش رفتم که شدم استاد کفاش. حدود سال ۱۳۷۶ بود که در حجره ام در کارگاهی که چند کفاش با هم کار می کردیم، نشستیم. قسمتی که در آن کارگاه میز کارم بود و مشغول کار بودم، پرده سفیدی نصب کرده بودم تا خلوتی برای خودم درست کنم. یک روز جوانی که با او دوست بودم و از مشتری هایم بود، به کارگاه آمد. از من پرسید: ببخشید اوستا! شما شاعرید؟» نگاهی به او انداختم و گفتم: «نه، چطور؟» جواب داد: «آخر هر بار من از جلومغازه شمار می شوم، می بینم کتاب شعر می خوانید.» گفتم: «بله! من به شعر علاقه دارم.»

آن روز صحبتشان به همین جا ختم شد، اما دو روز بعد، همان مشتری با یک غزل به مغازه آقا محمد صادق آمد و نظر او را خواست. تعریف می کند: گفتم «بدک نیست». گفت: «اوستا! می شود چند روزی این شعر دست شما باشد و به آن نگاهی بیندازید و سه بیت دیگر به آن اضافه کنید؟» از او اصرار و از من انکار که کار من نیست و نمی شود. وقتی دیدم خیلی اصرار می کند قبول کردم. یک روز بعد، همان طور که در خواندن شعرش عمیق شده بودم، بدون اینکه عروض و قافیه بدانم به صورت کاملاً ناخودآگاه، با همان قافیه و ردیف، چندبیتی سرودم. دوست جوان ما شعر را گرفت و یک هفته بعد، هیجان زده، دوباره به مغازه آمد. تا مرادید، بعد از سلام گفت «اوستا! ما را دست می اندازی!» از جمله اش جا خوردم و گفتم: «نه! چطور؟» گفت: «من این شعر را به چند نفر در دانشگاه که شعر شناس و شاعر هستند، نشان دادم و همه آن ها نظرشان این بود که شعر بسیار خوبی است، مخصوصاً سه بیت آخرش.» باور نکردم! اما او مرا با انجمن شعری در اداره ارشاد آشنا کرد که دبیر جلسه، زنده یاد استاد صاحب کار بود و همین چند بیت و مراده من با آن جوان که هنوز هم با هم در ارتباطیم، آغاز ورود من به دنیای شعر و شاعری و آشنایی با شعرای مشهود و کشور شد.

شعر دوستی از نوجوانی

علاقه محمد صادق بخشی به شعر به دوران نوجوانی اش برمی گردد. او متولد ۱۳۴۲ است و در هفده سالگی ازدواج کرد؛ اما نه ازدواج، نه سربازی و نه شغلش که ابتدا بافندگی و بعد کفاشی بود، هیچ کدام مانع ذوق و قریحه و علاقه مندی او به دنیای شعر و ادب پارسی نشد؛ جدی به شعر نگاه نمی کردم. اما شعر دوست بودم و از نوجوانی به آن علاقه داشتم. حتی زمانی که سرکار بودم، هر وقت فرصت می کردم کتاب شعر دستم می گرفتم و می خواندم. جوان که بودم و دستم توی جیب خودم بود، کتاب هم می خریدم.

مثنوی معنوی رازمانی باه ۱۰ تومان خریده و هنوز هم آن را دارد. دیوان عراقی، وحشی بافقی، قزوینی، حافظ و حدود صد کتاب شعر دیگر را که همه قدیمی است، در کتابخانه حسینیه جواد الائمه^(ع) به امانت گذاشته است. تعدادی از کتاب ها را نیز به کتابخانه استاد شکفته که از دوستان قدیمی و ریش سفید هیئت امنای این مسجد است، سپرده است. می گوید: در محافل مختلف شعری که شرکت می کردم، چندین مدل کتاب حافظ از قدیم و جدید به من هدیه دادند و همه آن ها را نگه داشته ام. به دلیل رفاقت و محبتی که بین من و استاد محمد کاظم کاظمی وجود دارد، تقریباً همه کتاب های شعر ایشان را در کتابخانه ام دارم و می خوانم که همه آن ها را با امضای خودشان به من هدیه دادند.

جرقه شاعری در کفاشی

مرد ساکن محله رضائیه سال ۱۳۶۸، وقتی سربازی اش تمام شده به دلیل نبود حمایت های دولتی، مجبور شد شغلش را از بافندگی به کفاشی تغییر دهد، اما شاید بتوان گفت همین تغییری که از نگاه محمد صادق